



تام ساير

مارك تواین

ترجمة آرمین هدایتی



درباره نویسنده

مارک تواین^۱ نام مستعارِ ساموئل لنگهورن کلمنز^۲ است. او در سال ۱۸۳۵ در ایالت میسوری آمریکا به دنیا آمد و در سال ۱۹۱۰ چشم از جهان فرو بست. او پیش از آن که نویسنده شود به شغل‌های زیادی رو آورد؛ از جمله کار در کشتی بخار، روزنامه‌نگاری و کار در معدن طلا.

مارک تواین کتاب‌های بسیاری نوشت که «تام سایر»^۳، «هکلبری فین»^۴ و «شاهزاده و گدا» از معروف‌ترین آثار اوست.

تام و خاله پالی

«تام!»

جوابی نیامد.

«تام!»

باز هم جوابی نیامد.

«نمی‌دونم باز این پسره کجا رفته؟ آهای، با توأم تام!»

خاله پالی^۵ عینکش را پایین آورد و از بالای عینک به دوروبر اتاق نگاه می‌کرد، بعد دوباره عینکش را بالا زد و از زیر آن به بیرون خیره شد. او به ندرت برای دیدن چیزهای کوچک مثل پسر بچه‌ها از عینک استفاده می‌کرد چون چشم‌هایش آن قدرها هم ضعیف

نبود. عینک به او دلگرمی و اعتماد به نفس می داد، وگرنه از پشت یک جفت در شیشه‌ای قابل‌لمه هم به همان خوبی همه چیز را می دید. لحظه‌ای با حیرت به اطراف نگاه کرد و بدون این که عصبانی شود، با صدای بلند، طوری که در و دیوار هم بشنوند، گفت: «خیلی خب. من اگه تو رو پیدا نکنم اسمم رو عوض می کنم.» بعد خم شد تا با دسته جارو زیر تخت را بگردد. به هن و هن افتاد، چون خم شدن باعث تنگی نفس اش شده بود. زیر تخت هم کسی نبود غیر از گربه.

«این پسر خستگی سرش نمی شه.»

در را باز کرد و رفت بیرون وسط بوته‌های گوجه‌فرنگی ایستاد ولی خبری از تام نبود. فریاد زد: «آهای تام ... تاااام!»
صدایی از پشت سر شنید و بلافاصله برگشت تا جلو فرار پسر کوچولوی تنبل بازیگوش را بگیرد.

«باید فکر می کردم توی کمد باشی. اون جا چه کار می کردی؟»

«هیچی به خدا!»

«هیچی؟ به دست و دهنه نگاه کن. اون چیه؟»

«من نمی دونم خاله.»

«من می دونم. مریاست. صد بار بهت گفتم اگه به مریاست دست